

در مهدیه امام حسن مجتبی (ع)

**پناهیان: امام رضا(ع) حتی مأمون را هم دلسوزانه راهنمایی می کرد؛ به دلیل اهمیت مصلحت**

### جامعه و ثبات سیاسی

امام رضا(ع) در عرصه سیاست حتی به دشمن خودش مأمون هم خدمت کرد و حتی مأمون را از یک شورش و قتل حتمی نجات داد. حضرت در مقام مشورت دادن به مأمون، واقعاً دلسوزانه عمل می کرد؛ چون عرصه سیاست، بسیار حساس است و سرنوشت جامعه به آن بستگی دارد.

حجت الاسلام علیرضا پناهیان در مراسم جشن میلاد امام رضا(ع) در مهدیه امام حسن مجتبی به تبیین و تحلیل بخشی از سیره سیاسی آن بزرگوار پرداخت. در ادامه فرازهایی از این سخنرانی را می خوانید:

### این جایگاه اجتماعی باشکوه امام رضا(ع) در زمان حیات شان نیز وجود داشت

- این مقام و موقعیت رفیعی که امام رضا(ع) از نظر مادی در میهن اسلامی و جامعه ایمانی ما دارند، شبیه وضعیتی است که حضرت در زمان حیات شان داشتند. ایشان در زمان حیات شان نیز موقعیت بسیار باشکوهی داشتند. اصلاً انگار تقدیر امام رضا(ع) بر این بوده که در حیات و پس از حیات شریف شان جایگاه اجتماعی بسیار پررونق و باشکوهی داشته باشند. درباره مقدرات سایر ائمه هدی(ع) نیز تفاوت هایی وجود دارد.
- امام رضا(ع) قبل از اینکه مأمون روی کار بیاید نیز اقتدار داشتند، به حدی که علنی به ولایت دعوت می کردند در حالی که امامان قبل از ایشان، به هیچ وجه این کار را انجام نمی دادند. یک نفر به هارون ملعون گفت: علی بن موسی الرضا(ع)، پسر امام کاظم(ع) که شما او را به شهادت رساندی، دارد راحت مردم را به ولایت دعوت می کند. پس چرا با ایشان کاری نداری؟ هارون گفت: شهادت امام کاظم(ع) برای هفت پشت من بس است و من دیگر با این خانواده کاری ندارم! (عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: لَمَّا مَضَى أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع، وَ تَكَلَّمَ الرِّضَا ع، خِفْنَا عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْرًا عَظِيمًا وَ إِنَّا نَخَافُ مِنْ هَذَا الطَّاعِي. فَقَالَ: لِيَجْهَدَ جَهْدَهُ فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيَّ. قَالَ صَفْوَانُ: فَأَخْبَرْنَا الثَّقَفَةَ أَنَّ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ قَالَ لِلطَّاعِي: هَذَا عَلِيُّ ابْنُهُ قَدْ قَعَدَ وَ ادَّعَى الْأَمْرَ لِنَفْسِهِ. فَقَالَ: مَا يَكْفِينَا مَا صَنَعْنَا بِأَبِيهِ؟! تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَهُمْ جَمِيعًا! عيون اخبار الرضا/ ۲/ ۲۶۶) یعنی هارون از بس که از شهادت امام موسی بن جعفر(ع) ضربه خورده بود، دیگر نمی توانست اقدام دیگری انجام دهد. و طبیعتاً امام رضا(ع) این مسأله را می دانست و لذا راحت می توانست صدای خود را به همه برساند.

### زمینه انتقال بلندترین معارف امامت و ولایت در زمان امام رضا(ع) فراهم شد

- هفت امام بزرگوار قبل از امام رضا(ع) با تلاش فراوان، مقدمات را فراهم کرده اند و حالا شرایطی مهیا شده تا امام رضا(ع) بتواند ماجرای غدیر را علنی کند. امیرالمؤمنین(ع) در یکی از سالگردهای عید غدیر که مصادف با روز جمعه بوده، خطبه مفصلی خوانده بودند و مردم را به عید گرفتن و جشن گرفتن در روز عید غدیر تشویق کرده بودند که آن خطبه از زبان مبارک امام رضا(ع) برای ما نقل شده است. (أَنَّهُ شَهِدَ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ وَ بِحَضْرَتِهِ جَمَاعَةٌ مِنْ خَاصَّتِهِ قَدْ احْتَبَسَهُمْ لِلْإِفْطَارِ... فَكَانَ مِنْ قَوْلِهِ ع حَدَّثَنِي الرَّهَادِيُّ أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي الصَّادِقُ قَالَ حَدَّثَنِي الْبَاقِرُ قَالَ حَدَّثَنِي سَيِّدُ الْعَابِدِينَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ قَالَ اتَّفَقَ فِي بَعْضِ سِنِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع الْجُمُعَةَ وَ الْغَدِيرُ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ عَلَيَّ خَمْسَ سَاعَاتٍ مِنْ نَهَارِ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَحَمِدَ اللَّهُ...؛

مصباح‌المتبهج/۲/۷۵۲) یعنی شرایط به‌گونه‌ای بوده که کلمات مهم امیرالمؤمنین(ع) درباره غدير را امام رضا(ع) توانسته‌اند به ما منتقل کنند.

- شاید قبل از امام هادی(ع) بلندترین معارف در باب امامت و جایگاه رفیع ولایت را امام رضا(ع) برای ما بیان فرموده‌اند که در حدیث شریفی به تفصیل آمده است(وَ أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ كَمَالِ الدِّينِ وَ لَمْ يَمُضْ صَ حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سُبُلَهُمْ وَ... إِنَّ الْإِمَامَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ الْإِمَامُ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي...؛ تحف‌العقول/۴۳۷) در اینجا مباحث سیاسی و معنوی امامت به‌صورت صریح و آشکار و با دقت زیاده‌تر برای مردم بیان شده است به حدی که تا قبل از امام رضا(ع)، این موضوع به این صراحت بیان نشده است.

### امام رضا(ع) قبل از ولایتعهدی هم موقعیت اجتماعی بالایی در جهان اسلام داشت

- به امام رضا(ع) می‌گفتند: اگر این‌طور علنی به امامت دعوت کنید و موضوع امامت را علنی و صریح مطرح کنید، هارون به شما صدمه خواهد زد. ولی امام رضا(ع) می‌فرمود: همان‌طور که پیامبر اکرم(ص) می‌فرمود که اگر ابوجهل توانست یک مو از سر من کم کند، من پیغمبر شما نیستم(یعنی از این بابت نترسید) من هم به شما می‌گویم که اگر هارون توانست یک مو از سر من کم کند، من امام شما نیستم.(قال: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع فِي أَيَّامِ هَارُونَ: إِنَّكَ قَدْ شَهَرْتَ نَفْسَكَ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ جَلَسْتَ مَجْلِسَ أَبِيكَ وَ سَيْفُ هَارُونَ يَقَطِّرُ الدَّمَ! فَقَالَ: جَرَّأَنِي عَلَى هَذَا، مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «إِنْ أَخَذَ أَبُو جَهْلٍ مِنْ رَأْسِي شَعْرَةً فَاشْهَدُوا أَنِّي لَسْتُ بِنَبِيٍِّّ» وَ أَنَا أَقُولُ لَكُمْ «إِنْ أَخَذَ هَارُونَ مِنْ رَأْسِي شَعْرَةً فَاشْهَدُوا أَنِّي لَسْتُ بِإِمَامٍ.» کافی/۲۵۸/۸)
- به‌خاطر جایگاه رفیع امام رضا(ع) در بین مردم، مأمون در واقع «مجبور» شد موضوع ولایتعهدی را مطرح کند. امام رضا(ع) یک‌بار به مأمون فرمودند: تو فکر نکن که چیزی از عزت و موقعیت اجتماعی به من اضافه کرده‌ای، من در مدینه بر مرکب خودم می‌نشستم و در کاغذ کوچکی، هر دستوری می‌دادم در شرق و غرب عالم اطاعت می‌شد(...فَوَاللَّهِ إِنَّ الْخِلَافَةَ لَشِيءٌ مَا حَدَّثْتُ بِهِ نَفْسِي وَ لَقَدْ كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ أَتَرَدَّدُ فِي طَرَفِهَا عَلَى دَابَّتِي وَ إِنَّ أَهْلَهَا وَ غَيْرَهُمْ يَسْأَلُونِي الْحَوَائِجَ فَأَقْضِيهَا لَهُمْ فَيَصِيرُونَ كَالْأَعْمَامِ لِي وَ إِنَّ كِتَابِي لَنَافِذَةٌ فِي الْأَمْصَارِ وَ مَا زِدْتَنِي مِنْ نِعْمَةٍ هِيَ عَلَيَّ مِنْ رَبِّي فَقَالَ لَهُ أَفِي لَكَ: عيون اخبار الرضا/۲/۱۶۷) پس تو کاری برای من نکرده‌ای بلکه من قبل از این هم موقعیت اجتماعی خودم را در جهان اسلام داشتم.

### دو هدف مأمون از ولایتعهدی: ۱- عزت یافتن به‌واسطه امام(ع) ۲- کاستن از قداست امام(ع)

- موقعیت، عزت و جایگاه امام رضا(ع) در آن زمان بسیار رفیع و باشکوه بود و لذا یکی از اهداف مأمون-در تحمیل ولایتعهدی به امام- این بود که خودش به‌واسطه امام رضا(ع) عزت پیدا کند. و یکی دیگر از اهدافش این بود که عزت امام رضا(ع) را کم کند، به‌خاطر اینکه ایشان را در یک دستگاهی وارد کرده که بالاخره دستگاه فاسدی است. چرا که دستگاه خلافت در آن زمان، خیلی فاسد بود و ظلم‌ها و بی‌بندوباری‌هایی در آن رواج داشت. یعنی هدف مأمون این بود که امام رضا(ع) را که در اوج معرفت و معنویت بود وارد دستگاه فاسد خلافت کند تا از قداست امام(ع) در نزد مردم کم شود و از نفوذ ایشان در میان مردم بکاهد. این هدف مهمی برای مأمون بود که البته به آن نرسید.
- شاید مأمون به هدف اول-که خودش را در کنار امام رضا(ع) عزتمند کند- تا حدی رسید، ولی چون توجه مردم به امام رضا(ع) بیشتر از مأمون بود. لذا مأمون از سر همین حسادت، کم‌کم نقشه قتل امام رضا(ع) را کشید، و در نهایت هم ایشان را به شهادت رساند.

**مأمون می خواست با وارد کردن امام رضا(ع) به عرصه سیاست، از قداست و محبوبیت ایشان بکاهد/ اما**

**محبوبیت امام رضا(ع) بعد از ورود به سیاست بیشتر شد**

- مأمون می خواست از یک سو خودش را در خوبی های امام رضا(ع) شریک کند و از سوی دیگر امام رضا(ع) را در بدی های خودش شریک کند. ولی آیا مأمون توانست امام رضا(ع) را در بدی های خودش شریک کند و از قداست ایشان بکاهد؟ امام رضا(ع) بعد از اینکه با تحمیل ولایتعهدی توسط مأمون وارد عرصه سیاست شدند، نه تنها از محبوبیت شان کم نشد، بلکه بر آن افزوده نیز شد. و ایشان یک الگویی را برای کسانی که می خواهند وارد عرصه سیاست شوند، نشان داد.
- سیاست با وجود امام رضا(ع) داشت پاک و طیب و طاهر می شد به حدی که دیگر جایی برای مأمون باقی نمی ماند؛ نه اینکه - به دلیل سیاسی شدن - از قداست و معنویت امام رضا(ع) کم شود و ایشان جایگاه خود را در بین مردم از دست بدهد.

**امام رضا(ع) سیاسی ترین امام/ چرا امام رضا(ع) نپذیرفت در جزئیات حکومت دخالت کند؟**

- می توان گفت سیاسی ترین امام ما از جهاتی، امام رضا(ع) هستند. البته امیرالمؤمنین(ع) بیشتر از امام رضا(ع) در عرصه سیاست فعالیت داشتند ولی مشکلات فراوان امیرالمؤمنین(ع) و مصائبی که پیش آمد - و موجب دشمنی های فراوان و سوء تفاهم ها شد - نگذاشت این خورشید پرفروغ از پشت ابر بیرون بیاید و تمام نورش را ساطع کند. ولی امام رضا(ع) از همان اول با مأمون عهد کردند که من در هیچ عزل و نصب و هیچ بخشنامه ای دخالت نمی کنم.

**چرا امام رضا(ع) نپذیرفتند که در جزئیات دخالت کنند؟ به همان دلیلی که وقتی مردم به سراغ**

**امیرالمؤمنین(ع) رفتند، در ابتدا ایشان نمی پذیرفتند. حتی امیرالمؤمنین(ع) در همان موقع، به طلحه و زبیر**

**فرمودند که اگر شما این کار را به دست بگیرید من حاضرم با شما بیعت کنم. در واقع حضرت داشت به آنها**

**می فهماند که اگر من خلیفه شوم، شما نمی توانید تحمل کنید. (دَعْوَى وَ التَّمَسُّوْا غَيْرِی... وَ اعْلَمُوا اَنِّیْ اِنْ اَجَبْتُمْ رَکِبْتُ**

**بِکُمْ مَا اعْلَمُ وَ لَمْ اصْغِرْ اِلَی قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَنبِ الْعَاتِبِ وَ اِنْ تَرَکْتُمُوْنِیْ فَاَنَا کَاَحَدِکُمْ وَ لَعَلِّیْ اَسْمَعُکُمْ وَ اطُوْعُکُمْ لِمَنْ وَّلَّیْتُمُوْهُ اَمْرُکُمْ وَ**

**اَنَا لَکُمْ وَزِیْرًا خَیْرٌ لَّکُمْ مِنْیْ اَمِیْرًا - و نیز خطاب به مردم فرمودند: لَا حَاجَةَ لِیْ فِیْ اَمْرِکُمْ فَمَنْ اَخْتَرْتُمْ رَضِیْتُ بِهِ؛ الکامل فی التاریخ/**

**۱۹۰/۳) (وَ قَدْ کَانَ قَالًا لَّهُمَا قَبْلَ بَیْعَتِهِمَا لَهُ اِنْ اَحْبَبْتُمَا اَنْ تَبِیْعَانِیْ وَ اِنْ اَحْبَبْتُمَا بَایْعَتُکُمَا فَقَالَ لَا بَلْ نَبِیْکُمْ؛ شرح نهج البلاغه**

ابن ابی الحدید/ ۱۷/۱۱ و تاریخ طبری/ ۴/۴۲۹ و الکامل ابن اثیر/ ۳/۱۹۱)

- بعد از اینکه «فضل» - وزیر مأمون - در جریان توطئه ای که ظاهراً مأمون برای او چیده بود، به قتل رسید، طرفداران فضل در

حکومت برای انتقام از مأمون به پا خواستند، - مأمون با گریه از امام رضا(ع) درخواست کرد: «الان من به شما احتیاج دارم، امر

وزارت را قبول کنید.» ولی امام رضا(ع) قبول نفرمود. وقتی مأمون رفت، یکی از اصحاب خصوصی امام رضا(ع) از ایشان پرسید:

«چرا قبول نکردید؟ شما می توانستید این موقعیت و منصب مهم را قبضه کنید!» حضرت پاسخ داد: تو فکر نکن که اگر من قبول

می کردم، حقوق تو تغییری می کرد، پس یکوقت طمع تو را بر ندارد! اگر من وارد عرصه قدرت شوم، هیچ کدام از اطرافیان خودم را

برخوردار نخواهم کرد، همان پولی که الان می گیری، در آن زمان هم خواهی گرفت، چرا دنبال این هستی که من آن موقعیت و

منصب را بگیرم؟ یعنی امام رضا(ع) به نزدیک ترین افراد خود نیز نهیب زد که «خواست باشد و فکر نکن که اگر من حاکم بشوم،

چیزی به تو می رسد! پس یکوقت طمع نداشته باشید که چیزی به شما برسد! (لَمَّا كَانَ مِنْ اَمْرِ الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ مَا كَانَ وَ قَتِلَ

دَخَلَ الْمَأْمُونُ اِلَى الرِّضَا عَ یَبِیْکِیْ وَ قَالَ لَهُ هَذَا وَ قَدْ حَاجَتِیْ اِلَیْکَ یَا اَبَا الْحَسَنِ فَتَنْظُرُ فِی الْاَمْرِ وَ تَعِیْنِیْ فَقَالَ لَهُ عَلَیْکَ التَّدْبِیْرُ یَا اَمِیْرَ

الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَيْنَا الدُّعَاءُ... فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ قُلْتُ لِلرِّضَاءِ لِمَ أَخَّرْتَ أَعَزَّكَ اللَّهُ مَا قَالَهُ لَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبِيئْتَهُ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا أَبَا حَسَنِ لَسْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فِي شَيْءٍ قَالَ فَرَأَيْتَ قَدِ اغْتَمَمْتُ فَقَالَ لِي وَ مَا لَكَ فِي هَذَا لَوْ آلَ الْأَمْرِ إِلَى مَا تَقُولُ وَ أَنْتَ مِنِّي كَمَا أَنْتَ عَلَيْهِ الْآنَ مَا كَانَتْ نَفَقَتُكَ إِلَّا فِي كُمْكَ وَ كُنْتُ كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ؛ عيون اخبار الرضا(ع) (۱۶۴/۲)

- امام رضا(ع) قبول نکرد در جزئیات حکومت دخالت کند، چون اگر بنا بود دخالت کند، باید - مثل امیرالمؤمنین(ع) - تا آخر می‌رفت و در همه چیز دخالت می‌کرد و لذا آن قدر دشمنی که برای امیرالمؤمنین(ع) درست شد، ممکن بود برای امام رضا(ع) نیز درست شود. چون این موقعیت خطیر، شبیه «همه یا هیچ» است. یعنی اگر قرار باشد ائمه هدی(ع) کار را به دست بگیرند، باید «صفر تا صد» کار در دست ایشان قرار بگیرد.

اگر سیاست را مغایر معنویت بدانیم، بی‌معنویت‌ها به عرصه سیاست راه می‌یابند/ زائر با معرفت امام رضا(ع) نمی‌تواند معنویت را از سیاست جدا بداند

- به هر حال، اصل حضور امام رضا(ع) در عرصه سیاست، چیزی از قداست و معنویت ایشان کم نکرد. و خیلی عجیب است که ما در بین این مردم خوبی که زائر امام رضا(ع) هستند کسانی را داشته باشیم که معنویت و دیانت را در ذهن خودشان جدای از سیاست بدانند! در واقع مهمترین پایگاه انتظار و مهمترین پایگاه تربیت سربازان امام زمان(ع) برای ایجاد یک حکومت جهانی، همین مشهد مقدس و حرم رضوی است. نمی‌شود کسی وارد حرم امام رضا(ع) شود و ذهنیت خودش را نسبت به دوری دین از سیاست، اصلاح نکند.
- متأسفانه هنوز بعضی‌ها هستند که سیاست را یک مقدار مغایر با معنویت و معرفت می‌دانند. اگر سیاست را چیزی غیر از معنویت و معرفت بدانیم، نتیجه‌اش این می‌شود که بی‌معنویت‌ها و بی‌معرفت‌ها در عرصه سیاسی راه پیدا خواهند کرد. در حالی که هر کسی وارد عرصه سیاست می‌شود باید نشان دهد که پرتویی از نور معنویت امام رضا(ع) دارد و الا او را چه به سیاست؟!
- هر کسی که یک مقدار وارد عرصه سیاست می‌شود به همان مقدار باید رضوی باشد، یعنی باید یک شباهتی به امام رضا(ع) داشته باشد. ما اگر علوی و رضوی هستیم، نباید نگاه خودمان را شبیه نگاه مأمون قرار دهیم، بلکه باید نگاهمان را شبیه امام رضا(ع) قرار دهیم و جایگاه سیاست را از حضور کسانی که بخواهند علوی و رضوی عمل نکنند مبرا بدانیم.
- کسی با معرفت، امام رضا(ع) را زیارت می‌کند که به این جایگاه برتر امام رضا(ع) دقت داشته باشد. و بداند که هر کسی خواست در عرصه سیاست قدمی بردارد، یا قلمی بزند، باید بویی و عطری از حرم رضوی و از این معنویت و قداست به او رسیده باشد.

امام رضا(ع) به حدی قداست و معنویت را وارد عرصه سیاست کرد؛ که مأمون دید دیگر جایی برای امثال او نمانده

- حضور امام رضا(ع) در عرصه سیاست، نه تنها از قداست و معنویت ایشان کم نکرد، بلکه ایشان داشت قداست و معنویت را وارد عرصه سیاست می‌کردند. وقتی ایشان داشت قداست و معنویت را وارد عرصه سیاست می‌کرد، مأمون می‌دید که دیگر جایی برای او باقی نمی‌ماند و باید کنار برود. یک نمونه از سند تاریخی این بحث، همان جریان نماز عید فطر امام رضا(ع) است که با آن حالت

خاکسار و متضرع در خانه خداوند، راه افتادند و به سمت مصلی حرکت کردند، و وقتی مردم این حال و روز امام رضا(ع) را دیدند، غلیان معنوی در آنها غوغا کرد و کم کم داشت یک حماسه معنوی و اجتماعی رخ می داد لذا مشاورین مأمون و بالاخص وزیر او- فضل- به او گفتند که اگر امام رضا(ع) نماز عید فطر را بخواند دیگر جایی برای تو باقی نمی ماند و باید کنار بروی! و لذا مأمون از وسط راه، امام رضا(ع) را برگرداند(لَمَّا حَضَرَ الْعِيدُ وَ كَانَ قَدْ عَقِدَ لِلرَّضَا عَ الْأَمْرِ بِوِلَايَةِ الْعَهْدِ بَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فِي الرُّكُوبِ إِلَى الْعِيدِ وَ الصَّلَاةِ بِالنَّاسِ وَ الْخُطْبَةِ بِهِمْ... وَ بَلَغَ الْمَأْمُونُ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو الرَّأْسَيْنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ بَلَغَ الرِّضَا الْمُصَلَّى عَلَيَّ هَذَا السَّبِيلِ افْتَنَّ بِهِ النَّاسُ وَ خِفْنَا كُلَّنَا عَلَيَّ دِمَائِنَا فَأَنْفِذْ إِلَيْهِ أَنْ يَرْجِعَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ قَدْ كَلَفْنَاكَ شَطَطًا وَ اتَّعَيْنَاكَ وَ لَسْنَا نُحِبُّ أَنْ تُلْحِقَكَ مَشَقَّةَ فَارِجٍ وَ لِيُصَلَّ بِالنَّاسِ مَنْ كَانَ يَصَلِّي بِهِمْ عَلَيَّ رَسْمِهِ فَدَعَا أَبُو الْحَسَنِ ع بِخُفِّهِ فَلَبِسَهُ وَ رَكِبَ وَ رَجَعَ؛ ارشاد مفید/۲/۲۶۴-۲۶۵)

**قداست و معنویت را نه فقط برای رهبر، بلکه برای سایر سیاستمداران هم لازم بدانیم/نگاه واتیکانی به سیاست، جانیان را بر جامعه مسلط می کند**

- اگر ما قداست و معنویت را فقط برای امام و رهبری قائل باشیم و بگوییم «چون امام و رهبری در مقام ولایت هستند باید این قداست و معنویت و معرفت را داشته باشند و برای سایر سیاستمداران این قداست لازم نیست و نیاز نیست که این قدر معنویت داشته باشند» در این صورت ما با دست خودمان مقدمات بزرگترین بدبختی ها را برای جامعه فراهم کرده ایم.
- هر کسی در این مملکت به هر نسبتی از مسئولیت برخوردار می شود به همان نسبت باید بیش از دیگران از معرفت و معنویت برخوردار باشد. معنا ندارد که ما به جایگاه های سیاسی جامعه ساده انگارانه نگاه کنیم! این نگاه، شبیه نگاه واتیکان است که فقط برای شان کافی است که شخص «پاپ» آدم معنوی و مقدسی باشد و ضروری نمی دانند که بقیه دولتمردان جهان مسیحیت این قدر معنوی باشند! لذا کلاش ترین و جنایتکارترین آدم ها، رؤسای سیاسی جهان مسیحیت می شوند. و شما امروز می بینید که چه بلایی بر سر جهان مسیحیت آمده است! ما که نمی خواهیم مثل آنها بشویم! آنها معنویت را فقط مخصوص پاپ می دانند و بعد به پاپ هم می گویند: «شما به سیاست کاری نداشته باش!»

**امام رضا(ع) در عرصه سیاست حتی به دشمن خود هم خدمت کرد/ امام رضا(ع) مأمون را از کشته شدن در یک شورش حتمی نجات داد**

- در اینجا می خواهیم چند نکته درباره سیره سیاسی امام رضا(ع) بیان کنیم. امام رضا(ع) در عرصه سیاست به صورت عجیبی امانت دار بودند و حتی به مأمون خدمت کردند با اینکه می دانستند که به دست مأمون به قتل خواهند رسید. یک نمونه از کمک حضرت به مأمون، نجات مأمون از کشته شدن در یک شورش حتمی بود. وقتی فضل-وزیر مأمون در حمام ترور شد- طرفداران و وابستگان فراوان فضل در حکومت و ارتش، که معتقد بودند مأمون فضل را کشته-و ظاهراً همینطور هم بود- شورش کرده و برای خونخواهی فضل بر در کاخ مأمون جمع شدند تا آن را آتش بزنند و انتقام فضل را از مأمون بگیرند. در اینجا مأمون از حضرت تقاضا کرد که اگر صلاح می داند او را از این مخمصه نجات دهد. حضرت هم به میان مردم آمدند و با دست خود به این مردم عصبانی

اشاره کردند که متفرق شوید. نفوذ، جایگاه اجتماعی و محبوبیت حضرت به قدری بود که بی‌درنگ مردم متفرق شدند. (قَالَ فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَالْقَوَادُّ وَمَنْ كَانَ مِنْ رِجَالِ الْفَضْلِ عَلَى بَابِ الْمَأْمُونِ، فَقَالُوا هَذَا اغْتَالَهُ وَقَتْلَهُ يَغْنُونُ الْمَأْمُونُ وَ لَنْطَلِبَنَّ بِدَمِهِ وَ جَاءُوا بِالنَّيْرَانَ يُخْرِقُوا الْبَابَ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع يَا سَيِّدِي تَرَى أَنْ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَ تَفَرِّقَهُمْ؟ قَالَ فَقَالَ يَا سَيِّدِي: فَكَرَبَ أَبُو الْحَسَنِ وَ قَالَ لِيْ ارْكَبْ فَرَكِبْتُ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ بَابِ الدَّارِ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ قَدْ تَرَاخَمُوا. فَقَالَ لَهُمْ بِيَدِهِ: تَفَرَّقُوا تَفَرَّقُوا. قَالَ يَا سَيِّدِي: فَأَقْبَلَ النَّاسُ وَ اللَّهُ يَفْعُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ مَا أَشَارَ إِلَيَّ إِلَّا رَكْضًا وَ مَرَّ. (کافی/۱/۴۹۱ و عیون اخبار الرضا/۲/۱۶۴)

**امام رضا(ع) به مأمون مشورت و راهنمایی‌های دلسوزانه می‌داد/ چون عرصه سیاست، بسیار حساس است و سرنوشت جامعه به آن بستگی دارد**

- امام رضا(ع) در هنگام نظر دادن و مشورت دادن به مأمون ملعون و خائن، واقعاً امین، با صداقت و از سر دلسوزی عمل می‌کرد. از این‌گونه مشورت‌هایی که امام رضا(ع) به مأمون دادند، در تاریخ زیاد هست. یک نمونه‌اش این بود که امام رضا(ع) به مأمون توصیه کرد که تو باید به مرکز جهان اسلام بروی و نباید در خراسان بمانی. و تحلیل‌هایی را برای او ارائه دادند و او را متقاعد کردند که قدرت تو در آنجا (بغداد یا مدینه) افزایش پیدا خواهد کرد. و مأمون هم این سخن امام رضا(ع) را قبول کرد و در نهایت هم این کار را انجام داد؛ البته بعد از کشتن فضل و به‌شهادت رساندن امام رضا(ع). چون می‌دانست که امام رضا(ع) به او خیانت نمی‌کند.
- چرا امام رضا(ع) با مأمون این‌گونه برخورد می‌کرد؟ چون عرصه سیاست عرصه فوق‌العاده حساسی است. عرصه رأی و نظر سیاسی فوق‌العاده مهم است. در روز قیامت هم خداوند متعال یکی از مهمترین سؤالاتی که از اعمال ما می‌پرسد، درباره رأی و نظر دادن ماست. این مسأله خیلی اهمیت دارد؛ چون خدمت یا خیانت به یک جامعه است.
- امام رضا(ع) می‌دانست که سرنوشت جامعه اسلامی به‌دست این قدرتمندان و سیاستمداران است؛ هرچند که خود آنها آدم‌های بدی بودند، اما حضرت در کمک و حمایت از آنها کم نمی‌گذاشتند. به‌دلیل اینکه عرصه سیاست بسیار حساس است و به سرنوشت جامعه مربوط می‌شود.

**ائمه هدی(ع) بهترین مشاوره‌ها را به سیاستمداران ظالم زمان خود می‌دادند**

- درست است که امام رضا(ع)-همان‌طور که از ابتدا عهد کرده بود- در جزئیات حکومت دخالت نکرد و حاضر نشد در هیچ عزل و نصبی دخالت کند، اما به مأمون مشورت می‌داد. این مشورت‌های امام رضا(ع) انسان را به یاد مشورت‌های امیرالمؤمنین(ع) می‌اندازد که برخی از خلفا می‌گفتند: «اگر علی بن ابیطالب نبود، ما هلاک شده بودیم!» (تفسیر عیاشی/۱/۷۵)
- البته این مشورت‌های صادقانه اختصاص به این دو امام بزرگوار ندارد. بلکه هر کدام از خلفا که می‌خواستند مشورت یا کمکی بگیرند، ائمه هدی(ع) کم نمی‌گذاشتند و دلسوزانه بهترین مشاوره‌ها را به سیاستمداران زمان خود می‌دادند، چون مسائل سیاسی خیلی حساس است و سرنوشت یک جامعه به آن بستگی دارد.

**امام رضا(ع) نه تنها تشنج ایجاد نکرد، بلکه به ثبات حکومت مأمون کمک کرد/ در بی‌ثباتی همه ضرر می‌کنند**

- امام رضا(ع) اگر می‌خواست، می‌توانست با کوچکترین اشاره، بزرگترین تشنج‌ها را برای مأمون و حکومتش ایجاد کند ولی حضرت برعکس عمل می‌کرد یعنی موجب ثبات حکومت مأمون می‌شد. مثلاً همان‌طور که گفتیم بعد از قتل فضل، طرفداران و منصوبین

فضل علیه مأمون شورش کردند. مأمون نزد امام رضا(ع) آمد و کمک خواست. حضرت قبول کردند، رفتند و آنها را آرام کردند. البته یک عده‌ای از آنها آرام نمی‌شدند که حضرت با قدرت و نفوذ خود، آنها را پراکنده کرد. (...فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَالْقَوَادُّ وَمَنْ كَانَ مِنْ رِجَالِ الْفَضْلِ عَلَى بَابِ الْمَأْمُونِ فَقَالُوا هَذَا اغْتَالُهُ وَ قَتَلَهُ يَعْنُونَ الْمَأْمُونُ وَ لَنْطَلِبَنَّ بَدْمِهِ وَ جَاءُوا بِالنَّيْرَانِ لِيُحْرِقُوا الْبَابَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع يَا سَيِّدِي تَرَى أَنْ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَ تُفَرِّقَهُمْ قَالَ فَقَالَ يَا سِيرُ فَرَكِبَ أَبُو الْحَسَنِ وَ قَالَ لِي أَرَكَبُ فَرَكَيْتُ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ بَابِ الدَّارِ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ قَدْ تَرَاخَمُوا فَقَالَ لَهُمْ بِيَدِهِ تَفَرَّقُوا تَفَرَّقُوا قَالَ يَا سِيرُ فَأَقْبَلَ النَّاسُ وَ اللَّهُ يَفْعَلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ مَا أَشَارَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا رَكَضَ وَ مَرَّ؛ كافي/۴۹۱/۱)

- چرا امام رضا(ع) مأمون را کمک می‌کرد؟ چرا در مقابل شورش حکومت مأمون را کمک کرد؟ چون ثبات اجتماعی خیلی اهمیت دارد و اگر بی‌ثباتی ایجاد شود، همه ضرر خواهند کرد. یکی از دلایل تحمل زجرها توسط ائمه هدی(ع) به خاطر حفظ ثبات سیاسی بوده است.

### یکی از دلایل تحمل زجرها توسط ائمه هدی(ع) حفظ ثبات سیاسی بود/ پس چرا امام حسین(ع) قیام کرد؟

- شاید خیلی‌ها بپرسند: اگر ثبات اجتماعی این قدر مهم است، چرا امام حسین(ع) قیام کرد؟ امام حسین(ع) به خاطر اینکه مردم حضور پیدا کردند، قیام کرد و الا بعد از اینکه مردم ایشان را محاصره کردند، حضرت قیام خود را تمام کرد، و فرمود: «مرا رها کنید تا برگردم یا به جای دیگری بروم» حتی ایشان بنا به نقلی - فرمودند که من حاضریم به سرحدات بروم. ولی آن مردم نامرد، دست از محاصره امام حسین(ع) برنداشتند. و بعد گفتند که ما می‌خواهیم شما را ذلیلانه به یزید تحویل بدهیم! اینجا بود که امام حسین(ع) ایستادگی کرد و فرمود: هیهات من الذله (أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الذَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ؛ لهوف/ص ۹۷)
- قیام امام حسین(ع) را این طور تصور نکنید که حضرت از همان ابتدا شمشیر کشید که تا آخر برود! بلکه واقعه این بود که امام حسین(ع) به وعده یاری مردم اعتماد کرد و وقتی مردم گفتند که «تو را یاری نمی‌کنیم» حضرت فرمود: «پس مرا رها کنید تا برگردم» اما مردم ایشان را رها نکردند.
- امام حسین(ع) در وصیت‌نامه خودشان قبل از اینکه اعلام کنند که «من برای چه دارم قیام می‌کنم» ابتدا درباره اینکه «برای چه چیزی قیام نمی‌کنند» توضیح داده و فرمودند: «من خروج نکردم که جامعه را به هم بریزم یا شلوغ کنم و شر به پا کنم بلکه من به خاطر اصلاح امر امت جدّم خروج کردم و...؛ إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ بَطِرًا وَ لَا أَشِيرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ أَطْلُبُ الصَّلَاحَ فِي أُمَّةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ» (مناقب ابن شهر آشوب/۴/۸۹) یعنی امام حسین(ع) وقتی می‌خواستند علت خروج(قیام) خود را توضیح دهند، تأکید می‌کردند که من نمی‌خواهم ثبات اجتماعی را به هم بریزم.

امام رضا(ع) در زندگی خصوصی هم به دشمنش لطف داشت/ دوستان را کجا کنی محروم؛ تو که با دشمن این نظر داری!

- امام رضا(ع) به خاطر دلسوزی به حال مردم و جامعه، حتی به دشمن خودش هم خدمت کرد. این سیره سیاسی امام رضا(ع) است. یعنی امام رضا(ع) آن قدر به سیاست و ثبات اجتماع اهمیت می داد که به دشمنان خودش هم خدمت می کرد، چرا که عرصه سیاست خیلی مهم و در سرنوشت مردم تأثیرگذار است.
- البته امام رضا(ع) حتی در زندگی خصوصی خودشان هم به دشمن خودشان لطف داشتند. مأمون صاحب چند پسر شده بود که همگی در کودکی مرده بودند. لذا به امام رضا(ع) متوسل شد. گفت: از خدا بخواه که پسرانم برای من بمانند. امام رضا(ع) تأملی کردند و فرمودند: «این پسر تو برای تو باقی خواهد ماند» و حضرت اسم او را هم تعیین کردند و فرمودند که «او را این گونه ادب کن...»
- جلودی یکی از جلادهای مأمون بود. او یک بار به امر هارون الرشید ملعون، خانه امام رضا(ع) در مدینه را غارت کرده بود. هارون به او مأموریت داده بود که «خودت داخل خانه های بنی هاشم می شوی و هر چه پول و دارایی و آذوقه دارند، برمی داری و غارت می کنی تا دیگر چیزی نداشته باشند و محتاج دیگران شوند و به جز یک لباس برایشان باقی نمی گذاری» وقتی جلودی به دم در خانه امام رضا(ع) رسید، حضرت به او فرمود: تو داخل خانه نشو، من خودم همه دارایی ها را به تو می دهم. او در ابتدا قبول نمی کرد اما حضرت آن قدر اصرار کرد که او قبول کرد. و حضرت نیز همه چیز را جمع کرد و به او داد.
- جلودی بعدها با مأمون اختلاف پیدا کرد و مأمون او را به زندان انداخت. وقتی مأمون می خواست او را محاکمه کند، امام رضا(ع) -که آن موقع ولیعهد بود- دم گوش مأمون ملعون یک سخنی گفت. جلودی وقتی این صحنه را دید، به مأمون گفت: «تو را به قبر پدرت هارون قسم می دهم که هر چیزی امام رضا(ع) گفته، اجرا نکن و برعکس آن عمل کن!» مأمون گفت: ای بدبخت! امام رضا(ع) گفت که جلودی را به خاطر من به خاطر اینکه در آن قضیه درخواست من را پذیرفت و به خانه من داخل نشد، ببخش! ولی تو خودت مرا قسم دادی که برعکس آن عمل کنم! لذا مأمون به جلال دستور داد گردن او را بزند. جلودی در واقع به امام رضا(ع) سوء ظن داشت.
- حضرت با دشمن خود این قدر بزرگوارانه برخورد می کرد، قطعاً دوستان و محبین خود را خیلی تحویل می گیرد و تکریم می کند. زبان حال ما این است: «دوستان را کجا کنی محروم؛ تو که با دشمن این نظر داری»

